

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پایاده سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش نهایی

ازدواج حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام

سالگرد ازدواج حضرت زهرا و علی علیهما السلام اول یا ششم ذی‌الحجه و یا بیست و یکم محرم شب پنج‌شنبه سال سوم هجرت نقل شده، ولی این روایات را می‌توان این‌گونه جمع کرد که بگوئیم اول ذی‌الحجه عقد بوده و بیست و یکم محرم عروسی بوده است چون روایات نشان می‌دهد که یک فاصله‌ی زمانی بین عقد و ازدواج وجود داشته است.

وَمِنَ الْمَنَاقِبِ عَنِ أُمِّ سَلَمَةَ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ كُلُّ قَالُوا إِنَّهُ لَمَّا أَدْرَكَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ مُدْرِكَ النِّسَاءِ خَطَبَهَا أَكْبَرُ قُرَيْشٍ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ وَالسَّابِقَةِ فِي الْإِسْلَامِ وَالشَّرَفِ وَالْمَالِ: هُنْكَامِي كَه فَاطِمَةَ زَهْرَا علیها السلام بِه سن مناسب ازدواج رسید، بزرگان قریش چه از نظر فضیلت، چه سبقت در اسلام، چه اشرافیت و مال که برتر بودند به خواستگاری حضرت فاطمه علیها السلام آمدند، وَ كَانَ كُلَّمَا ذَكَرَهَا رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ لِرَسُولِ اللَّهِ أَعْرَضَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ بِوَجْهِهِ حَتَّى كَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَظُنُّ فِي نَفْسِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ سَاخِطٌ عَلَيْهِ أَوْ قَدْ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فِيهِ وَحَى مِنَ السَّمَاءِ: هُنْكَامِي كَه این چهره‌های برجسته‌ی قریش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند، حضرت رویشان را چنان بر می‌گرداندند که او گمان می‌کرد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از او خشمگین است و یا اینکه وحیی از آسمان بر ایشان نازل شده است. وَ لَقَدْ خَطَبَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَمْرُهَا إِلَيَّ رَبِّهَا: از جمله کسانی که به خواستگاری آمد ابوبکر بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ازدواج فاطمه علیها السلام بر عهده‌ی پروردگار اوست، وَ خَطَبَهَا بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ كَمَا لَتَيْهِ لِأَبِي بَكْرٍ: و بعد از ابوبکر عمر آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله همان که به ابوبکر گفته بودند، به عمر گفتند، قَالَ وَ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ كَانَا ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسَيْنِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَعَهُمَا سَعْدُ بْنُ مَعَاذٍ الْأَنْصَارِيُّ ثُمَّ الْأَوْسِيُّ: روزی ابوبکر و عمر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند و همراهشان سعد بن معاذ بن انصاری بود که از قبیله‌ی اوس بود، فَتَدَاكَّرُوا مِنْ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ: راجع به حضرت زهرا علیها السلام صحبت می‌کردند، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ قَدْ خَطَبَهَا الْأَشْرَافُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ: ابوبکر گفت: اشراف قریش به خواستگاری رفته‌اند، فَقَالَ إِنَّ أَمْرَهَا إِلَيَّ رَبِّهَا إِنْ شَاءَ أَنْ يُزَوِّجَهَا زَوْجَهَا: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: امر ازدواج او به خدا محول است و اگر مشیت خدا تعلق بگیرد که ازدواج کند، خودش زوجی برای او مقدر می‌کند، وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَمْ يَخْطُبْهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَمْ يَذْكُرْهَا لَهُ وَ لَا أَرَاهُ يَمْنَعُهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا قَلَّةٌ ذَاتِ الْيَدِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَعُ فِي نَفْسِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ إِنَّمَا يَحْسَبَانَهَا عَلَيْهِ: و علی بن ابیطالب علیه السلام تا به حال به خواستگاری فاطمه علیها السلام نرفته و اگر برود گمان نمی‌کنم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را رد کند مگر اینکه به خاطر اینکه دستش خالی

است و این گونه بر من الهام می‌شود که خدای متعال و رسولش فاطمه علیها السلام را برای علی بن ابیطالب علیه السلام ذخیره کرده‌اند، قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَعَلَى سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فَقَالَ هَلْ لَكُمْ فِي الْقِيَامِ إِلَيَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ حَتَّى نَذْكُرَ لَهُ هَذَا: بعد ابوبکر رو به عمر بن خطاب و سعد بن معاذ کرد و گفت: حالش را دارید که نزد علی بن ابیطالب علیه السلام برویم و راجع به این قضیه با او صحبت کنیم؟ فَإِنْ مَنَعَهُ قِلَّةُ ذَاتِ الْيَدِ وَأَسِينَاهُ وَأَسْعَفْنَاهُ: و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله به خاطر تهی دست بودنش خواست او را رد کند، ما با او مواسات می‌کنیم و از نظر مالی به او کمک می‌کنیم، فَقَالَ لَهُ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ وَفَقَكَ اللَّهُ يَا أَبَا بَكْرٍ فَمَا زِلْتُ مُوَفَّقًا قَوْمُوا بِنَا عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ: سعد بن معاذ گفت: خدا به تو توفیق دهد که همیشه موفق‌ی ای ابوبکر! بیا با یمن و برکت الهی با هم برویم، وَ يَمِينِهِ قَالَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ فَخَرَجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ وَ اتَّمَسُوا عَلِيًّا فِي مَنْزِلِهِ فَلَمْ يَجِدُوهُ: سلمان فارسی گفت: از مسجد خارج شدند و به در منزل علی علیه السلام رفتند ولی او را نیافتند، وَ كَانَ يَنْضَحُ بِبَعِيرٍ كَانَ لَهُ الْمَاءُ عَلَى نَخْلٍ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ بِأَجْرَةٍ: و علی علیه السلام با شتر آبکشی که داشت، از چاه برای درختان خرما یکی از انصار آب می‌کشید و مزد می‌گرفت، فَأَنْطَلَقُوا نَحْوَهُ: اینها نزد حضرت علیه السلام آمدند، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِمْ عَلِيُّ قَالَ مَا وَرَاءَكُمْ وَ مَا الَّذِي جِئْتُمْ لَهُ: وقتی نگاه علی به آنها افتاد فرمود: پشت سر شما چیست؟ (چه خبر است؟) و چه چیزی شما را به اینجا کشانده؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ خِصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ إِلَّا وَ لَكَ فِيهَا سَابِقَةٌ وَ فَضْلٌ وَ أَنْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِالْمَكَانِ الَّذِي قَدْ عَرَفْتَ مِنَ الْقَرَابَةِ وَ الصَّحْبَةِ وَ السَّابِقَةِ: ابوبکر گفت: یا ابالحسن! هیچ خصلتی از خصال باقی نمانده مگر اینکه تو در آن پیشگام و برتری، در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هم مکانت و جایگاهی داری که خودت می‌دانی هم از نظر صحابه‌ی پیامبر بودن و هم از نظر سابقه‌ات در اسلام، وَ قَدْ خُطِبَ الْأَشْرَافُ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ابْنَتُهُ فَاطِمَةَ فَرَدَّاهُمْ: اشراف قریش از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد دخترشان فاطمه علیها السلام خواستگاری کردند و ایشان آنها را رد کرد، وَ قَالَ إِنْ أَمْرَهَا إِلَيَّ رَبِّهَا إِنْ شَاءَ أَنْ يُزَوِّجَهَا زَوْجَهَا: و فرمود: امر ازدواج فاطمه بر عهده‌ی خداست و با هر کسی که مشیتش تعلق بگیرد، ازدواج می‌کند، فَمَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَذْكُرَهَا لِرَسُولِ اللَّهِ وَ تَخْطُبَهَا مِنْهُ: چه چیزی تو را باز می‌دارد که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بروی و راجع به او صحبت کنی و خواستگاری کنی؟ فَإِنِّي أُرْجُو أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ إِنَّمَا يَحْسَبَانِهَا عَلَيْكَ: و من امیدم این است که خدای عزوجل و رسولش، فاطمه علیها السلام را برای تو ذخیره کرده‌اند. قَالَ فَتَعَرَّعَتْ عَيْنَا عَلِيٍّ بِالذَّمُوعِ: در چشمان علی علیه السلام اشک حلقه زد. وَ قَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ لَقَدْ هَيَّجَتْ مِنِّي سَاكِنًا وَ أَيَقْظَنِي لِأَمْرٍ كُنْتُ عَنْهُ غَافِلًا وَ اللَّهُ إِنْ فَاطِمَةَ لَمَوْضِعُ رَغْبَةٍ وَ مَا مِثْلِي قَعَدَ عَنْ مِثْلِهَا غَيْرَ أَنَّهُ يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ قِلَّةُ ذَاتِ الْيَدِ: و گفت: ای ابوبکر! احساسی که در من ساکن بود را به هیجان آوردی و مرا از امری که از آن غفلت ورزیده بودم، بیدار کردی. به خدا سوگند فاطمه علیها السلام در جایگاهی است که من به او رغبت دارم و آنچه همچون منی را از رفتن باز داشته، دست خالی بودن است. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لَا تَقُلْ هَذَا يَا أَبَا الْحَسَنِ فَإِنَّ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَ رَسُولِهِ كَهَبَاءٍ مَثُورٍ: ابوبکر گفت: این سخن را نگو، دنیا و مافیها نزد خدا و رسول او صلی الله علیه و آله هیچ است. قَالَ ثُمَّ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ حَلَّ عَنْ نَاضِحِهِ وَ أَقْبَلَ يَقُودُهُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَشَدَّهُ فِيهِ وَ لَبَسَ نَعْلَهُ: علی بن ابیطالب علیه السلام از شتر آبکشی پایین آمد و پیش افتاد و زمام آن را می‌کشید و با سرعت به سمت منزلش

می برد و کفش هایش را پوشید. وَ أَقْبَلَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ: و نزد رسول خدا ﷺ آمدند. فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ فِي مَنْزِلِ زَوْجَتِهِ أُمِّ سَلَمَةَ ابْنَةِ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةَ الْمَخْزُومِيَّ: در آن لحظه رسول خدا ﷺ در منزل همسرشان ام سلمه دختر ابی امیه بن المغیره المخزومی بودند. فَدَقَّ عَلَى الْبَابِ: علی بن ابی طالب در را کوبیدند. فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مَنْ بِالْبَابِ: ام سلمه گفت: چه کسی پشت در است؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقُولَ عَلِيُّ أَنَا عَلِيُّ: رسول خدا ﷺ قبل از اینکه علی بن ابی طالب بگویند من علی هستم فرمودند: قَوْمِي يَا أُمَّ سَلَمَةَ فَافْتَحِي لَهُ الْبَابَ وَ مَرِيهِ بِالذُّخُولِ فَهَذَا رَجُلٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يُحِبُّهُمَا: ای ام سلمه! برخیز و در را به رویش باز کن و بگو وارد شود، چرا که او مردی است که خدا و رسولش ﷺ او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش ﷺ را دوست دارد. فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي وَ مَنْ هَذَا الَّذِي تَذْكُرُ فِيهِ هَذَا وَ أَنْتَ لَمْ تَرَهُ: ام سلمه گفت: پدر و مادرم به فدایت، این کیست که این گونه در موردش صحبت می کنی در حالی که هنوز او را ندیده ای؟ فَقَالَ مَهْ يَا أُمَّ سَلَمَةَ فَهَذَا رَجُلٌ لَيْسَ بِالْخَرِقِ وَ لَا بِالزَّرِقِ هَذَا أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي وَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ: حضرت فرمودند: بس کن ای ام سلمه! این مردی است که نه شخص نادانی است و نه سبک؛ این برادر من و پسرعمویم و محبوب ترین خلق نزد من است. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَقُمْتُ مُبَادِرَةً أَكَادُ أَنْ أَعْتُرُ بِمِرْطِي: ام سلمه می گوید: من برخاستم که به سمت در بروم (ظاهراً پایشان به پوششی که داشتند، گیر می کند) نزدیک بود به زمین بخورم (موهای ایشان آشکار شد) فَفَتَحْتُ الْبَابَ: در را گشودم. فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: دیدم علی بن ابیطالب است. وَ وَاللَّهِ مَا دَخَلَ حِينَ فَتَحْتُ حَتَّى عَلِمَ أَنِّي قَدْ رَجَعْتُ إِلَى خِدْرِي: و به خدا سوگند وارد خانه نشد تا اینکه من کاملاً برگشتم و چادر (یا پوشش) را بر سر کردم. ثُمَّ إِنَّهُ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ: حضرت علی بن ابی طالب بر رسول خدا ﷺ وارد شدند. فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ: فرمودند: سلام ای رسول خدا و رحمت و برکات الهی بر تو باد. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ اجْلِسْ: حضرت ﷺ جواب سلام را دادند و فرمودند: بنشین. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَجَلَسَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ وَ جَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ كَأَنَّهُ قَصَدَ الْحَاجَةَ وَ هُوَ يَسْتَحْيِي أَنْ يُبَدِّيَهَا فَهُوَ مُطْرِقٌ إِلَى الْأَرْضِ حَيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ: علی بن ابیطالب پیشاروی رسول خدا ﷺ نشستند و به زمین نگاه می کردند، گویا می خواستند مطلبی را بگویند ولی حیا می کردند ابراز کنند و از روی حیا از رسول خدا ﷺ نگاهشان را به زمین دوختند. فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَكَانَ النَّبِيُّ عَلِيمٌ مَا فِي نَفْسِ عَلِيٍّ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنِّي أَرَى أَنَّكَ لِحَاجَةٍ فَقُلْ حَاجَتَكَ وَ أَبْدِ مَا فِي نَفْسِكَ فَكُلُّ حَاجَةٍ لَكَ عِنْدِي مَقْضِيَّةٌ: ام سلمه گفت: گویا پیامبر ﷺ آنچه در دل علی بن ابی طالب بود را می دانستند. به علی بن ابیطالب گفتند: ای ابالحسن! من می بینم که تو برای حاجتی نزد من آمدی، حاجتت را آشکار کن. هر حاجتی داشته باشی، در نزد من برآورده است. قَالَ عَلِيُّ فَقُلْتُ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّكَ أَخَذْتَنِي مِنْ عَمِّكَ أَبِي طَالِبٍ وَ مِنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَ أَنَا صَبِيٌّ لَا عَقْلَ لِي فَغَدَيْتَنِي بِغَدَائِكَ وَ أَدَبْتَنِي بِأَدَبِكَ فَكُنْتُ إِلَيَّ أَفْضَلَ مِنْ أَبِي طَالِبٍ وَ مِنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ فِي الْبِرِّ وَ الشَّقَقَةِ: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عرض کردند: پدر و مادرم به فدای شما! شما می دانید که مرا از پدر و مادرم گرفتید در حالی که فرزند خردسالی بودم که هنوز عقلم به چیزی نمی رسید، با غذای خودتان مرا تغذیه کردید و با ادب خودتان مرا تأدیب کردید و شما

برایم افضل از پدرم ابوطالب و مادرم فاطمه بنت اسد علیها السلام بودید، چه در نیکی کردن و چه در مهربانی کردن. وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هَدَانِي بِكَ وَعَلَى يَدَيْكَ: خدای متعال به سبب شما مرا (به اسلام) هدایت کرد، وَاسْتَنْقَذَنِي مِمَّا كَانَ عَلَيْهِ آبَائِي وَأَعْمَامِي مِنَ الْحَيْرَةِ وَالشَّكِّ: و مرا از آنچه پدرانم و عموهایم از حیرت و شک به آن مبتلا بودند، به برکت شما رهایی بخشید. وَإِنَّكَ وَاللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ذُخْرِي وَذَخِيرَتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: و ای رسول خدا! به خدا سوگند، شما ذخیره و گنج من در دنیا و آخرت هستید. يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَدْ أَحْبَبْتُ مَعَ مَا شَدَّ اللَّهُ مِنْ عَضُدِي بِكَ أَنْ يَكُونَ لِي بَيْتٌ وَأَنْ يَكُونَ لِي زَوْجَةٌ أَسْكُنُ إِلَيْهَا وَ قَدْ أَتَيْتُكَ خَاطِبًا رَاغِبًا أَخْطَبُ إِلَيْكَ ابْنَتَكَ فَاطِمَةَ فَهَلْ أَنْتَ مُزَوَّجِي يَا رَسُولَ اللَّهِ: ای رسول خدا! با وجود اینکه به سبب شما خدای متعال مرا مورد حمایت قرار داد، دوست دارم خانه‌ی مستقلی داشته باشم و به نزد شما آمده‌ام که خواستگاری کنم و اعلام رغبت کنم برای اینکه دختر شما فاطمه علیها السلام را به ازدواج خود درآورم، آیا شما دخترتان را به همسری من در می‌آورید؟ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَرَأَيْتُ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ يَتَهَلَّلُ فَرَحًا وَسُرُورًا ثُمَّ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ عَلِيٍّ: ام سلمه می‌گوید: چهره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که از شدت خوشحالی و سرور برق می‌زد و بعد تبسمی در چهره‌ی علی علیه السلام کردند. فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَهَلْ مَعَكَ شَيْءٌ أَرْوِّجُكَ بِهِ: حضرت فرمودند: ای علی! چیزی از مال دنیا داری که تو را به همسری فاطمه علیها السلام درآورم؟ فَقَالَ عَلِيُّ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي وَاللَّهِ مَا يَخْفَى عَلَيْكَ مِنْ أَمْرِي شَيْءٌ أَمْلِكُ سَيْفِي وَدِرْعِي وَنَاضِحِي وَمَا أَمْلِكُ شَيْئًا غَيْرَ هَذَا: علی علیه السلام فرمودند: پدر و مادرم به فدای شما! به خدا سوگند کارهای من از شما مخفی نیست، دارایی من این شمشیر و زره و شتر آبکش من است و چیز دیگری غیر از این ندارم. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ أَمَا سَيْفُكَ فَلَا غِنَى بِكَ عَنْهُ تُجَاهِدُ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَتُقَاتِلُ بِهِ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَنَاضِحُكَ تَنْضَحُ بِهِ عَلَيَّ وَتَخْلِكُ وَأَهْلِكَ وَتَحْمِلُ عَلَيْهِ رَحْلَكَ فِي سَفَرِكَ وَ لَكِنِّي قَدْ زَوَّجْتُكَ بِالدَّرْعِ وَ رَضِيتُ بِهَا مِنْكَ: پیامبر به امیرالمؤمنین فرمودند: ای علی! اما شمشیرت که از آن بی‌نیاز نیستی، به وسیله‌ی آن در راه خدا جهاد می‌کنی و دشمنان خدا را از پای در می‌آوری و همین‌طور شتر آبکش که به وسیله‌ی آن برای نخل‌های خود و خانواده‌ات آب تهیه می‌کنی و بار خود را در سفر بر روی آن حمل می‌کنی و لکن من تو را با زرهی که داری به همسری فاطمه علیها السلام در می‌آورم و او را برای تو می‌پسندم. يَا أَبَا الْحَسَنِ أَبَشْرُكَ: ای علی! تو را بشارت بدهم؟ قَالَ عَلِيُّ قُلْتُ نَعَمْ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي بَشْرُنِي فَإِنَّكَ لَمْ تَزَلْ مَيْمُونِ النَّقِيبَةِ مُبَارَكِ الطَّائِرِ رَشِيدِ الْأَمْرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ: علی علیه السلام فرمودند: بله، پدر و مادرم به فدای شما! به من بشارت دهید چرا که شما همواره مبارک الطائر رشید الامر صلی الله علیه و آله و سلم است، صلوات خدا بر شما باد. فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ أَبَشْرِي يَا أَبَا الْحَسَنِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ زَوَّجَكُمَا فِي السَّمَاءِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَرْوِّجَكُمَا فِي الْأَرْضِ: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پس بشارت بر تو باد ای ابالحسن! چرا که هرآینه خدای عزوجل شما را در آسمان به ازدواج تو درآورد، قبل از اینکه در زمین من او را به ازدواج تو درآورم. وَلَقَدْ هَبَطَ عَلِيٌّ فِي مَوْضِعِي مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنِي مَلَكَ مِنَ السَّمَاءِ لَهُ وَجُوهٌ شَتَّى: و قبل از اینکه تو بیایی، ملکی از آسمان در جایی که تو هم‌اکنون نشسته‌ای فرود آمد و او صورت‌های متعددی داشت. وَ أَجْنِحَةٌ شَتَّى لَمْ أَرَ قَبْلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مِثْلَهُ: و بال‌های متعددی داشت که قبل از او ملکه‌ای شبیه او ندیده بودم. فَقَالَ لِي السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ

اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ: آن ملک بر من سلام کرد. أَبَشِّرُ يَا مُحَمَّدُ بِاجْتِمَاعِ الشَّمْلِ وَ طَهَارَةِ النَّسْلِ: ای پیامبر! بشارت بر تو باد به اینکه پراکندگی‌ها به جمع تبدیل شدند و نسل طاهری به وجود خواهد آمد. فَقُلْتُ وَ مَا ذَاكَ أَيُّهَا الْمَلِكُ: من به آن ملک گفتم: آن چیست؟ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَنَا سَيِّطَائِيلُ الْمَلِكُ الْمُوَكَّلُ بِإِخْدَى قَوَائِمِ الْعَرْشِ: ای پیامبر! من سیطائیل، ملک موکلی هستم که یکی از پایه‌های عرش را نگه می‌دارم. سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَأْذَنَ لِي فِي بَشَارَتِكَ: من از خدای عزوجل در خواست کردم که اجازه دهد کار آوردن این بشارت را من انجام دهم. وَ هَذَا جِبْرَائِيلُ فِي أَثَرِي يُخْبِرُكَ عَنْ رَبِّكَ عَزَّ وَ جَلَّ بِكَرَامَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: این جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ است که دنبال من می‌آید و خبری از جانب پروردگار عزوجل برای تو می‌آورد که کرامتی است از جانب خدا. قَالَ النَّبِيُّ فَمَا اسْتَمَمَ كَلَامَهُ حَتَّى هَبَطَ عَلَيَّ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آوَلَّاهُ وَسَلَّمَ فرمودند: کلام من تمام نشده بود که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ فرود آمد و بر من سلام کرد. ثُمَّ إِنَّهُ وَضَعَ فِي يَدِي حَرِيرَةً بَيْضَاءَ مِنْ حَرِيرِ الْجَنَّةِ وَ فِيهِ سَطْرَانٌ مَكْتُوبَانِ بِالنُّورِ: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ پارچه‌ی سفیدی از حریرهای بهشتی در دست من قرار داد و دو سطر با نور روی آن حریر بود. فَقُلْتُ حَبِيبِي جِبْرَائِيلُ مَا هَذِهِ الْحَرِيرَةُ وَ مَا هَذِهِ الْخُطُوطُ: گفتم: ای دوست من جبرئیل! این پارچه‌ی حریر چیست و این خط‌ها چیست؟ فَقَالَ جِبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطَّلَاعَةً فَاخْتَارَكَ مِنْ خَلْقِهِ فَبَعَثَكَ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ ثَانِيَةً فَاخْتَارَ لَكَ مِنْهَا أَخَا وَ وَزِيرًا وَ صَاحِبًا وَ خْتَنًا فَزَوَّجَهُ ابْنَتَكَ فَاطِمَةَ: ای پیامبر! خدای عزوجل توجهی به زمین کرد و تو را از بین خلق خود برگزید و به رسالت مبعوث کرد و دوباره توجهی به زمین کرد و برای تو از اهل زمین برادر و وزیر و یاور و مصاحب و هم‌نشین و دامادی برگزید، پس او را به همسری دخترت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ درآورد. فَقُلْتُ حَبِيبِي جِبْرَائِيلُ وَ مَنْ هَذَا الرَّجُلُ: پس گفتم: ای دوست من جبرئیل! آن مرد کیست؟ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ ابْنُ عَمِّكَ فِي النَّسَبِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ الْجِنَانِ أَنْ تَزَخَّرَفِي فَتَزَخَّرَفَتِ الْجِنَانُ وَ إِلَيَّ شَجَرَةَ طُوبَى أَحْمَلِي الْحُلِيَّ وَ الْحُلَّ وَ تَزَيَّنْتَ الْخُورَ الْعَيْنُ: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ پاسخ داد: ای پیامبر! آن مرد برادر تو در دنیا و پسرعموی تو در نسب است، علی بن ابیطالب و خدای متعال به بهشت وحی کرد که خودت را زینت کن و بهشت خودش را زینت کرد و خدای متعال به شجره‌ی طوبی امر کرد که زیورها را آماده کن و او هم خودش را آماده کرد و حورالعین هم خودشان را زینت کردند. وَ أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ أَنْ تَجْتَمِعَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ عِنْدَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ: و خدای متعال به ملائکه امر کرد که همه در آسمان چهارم نزد بیت المعمور جمع شوند. فَهَبَطَ مِنْ فَوْقِهَا إِلَيْهَا وَ صَعِدَ مِنْ تَحْتِهَا إِلَيْهَا: ملائکه‌ای که پایین‌تر از آسمان چهارم بودند، بالا آمدند و آنها که بالاتر بودند، پایین آمدند. وَ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رِضْوَانَ فَنَصَبَ مِنْبَرَ الْكَرَامَةِ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ: و خدای متعال به رضوان امر کرد منبر کرامتی بر در ورودی بیت المعمور نصب کرد. وَ هُوَ الَّذِي خَطَبَ عَلَيْهِ آدَمُ عَرَضَ الْأَسْمَاءِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ: و آن منبری است که حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بر روی آن قرار گرفت که آن اسماء را بر ملائکه عرضه کرد. وَ هُوَ مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ: و آن منبری از نور بود. فَأَوْحَى إِلَيَّ مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ حُجْبِهِ يَقُولُ لَهُ رَاحِلٌ أَنْ يُعْلُوَ ذَلِكَ الْمَنْبَرِ: خدای متعال به ملکی از ملائکه‌ی حجب خود که به او راحیل می‌گویند، امر کرد که بالای منبر برود. وَ أَنْ يَحْمَدَهُ بِمَحَامِدِهِ وَ يَمَجِّدَهُ وَ يَتَمَجِّدُهُ وَ أَنْ يُثَنِّيَ عَلَيْهِ بِمَا

هُوَ أَهْلُهُ وَ لَيْسَ فِي الْمَلَائِكَةِ أَحْسَنُ مِنْظَفًا وَلَا أَحْلَى لُغَةً مِنْ رَاحِيلَ الْمَلِكِ فَعَلَا الْمُنْبَرِ وَ حَمِدَ رَبَّهُ وَ مَجَّدَهُ وَ قَدَّسَهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ فَارْتَجَّتِ السَّمَاوَاتُ فَرَحًا وَ سُرُورًا؛ وَ خدای امر کرد که به محامدش حمد کند و تمجید کند با همه‌ی تمجیدهایش و خدا را به آنچه سزاوار اوست ثنا کند و بعد جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: در بین ملائکه خوش سخن تر و شیرین زبان تر از راحیل وجود ندارد. قَالَ جَبْرَائِيلُ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ أَنْ اِعْقِدْ عَقْدَةَ النِّكَاحِ فَإِنِّي قَدْ زَوَّجْتُ أُمَّتِي فَاطِمَةَ بِنْتَ حَبِيبِي مُحَمَّدٍ عَبْدِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَعَقَدْتُ عَقْدَةَ النِّكَاحِ وَ أَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ الْمَلَائِكَةَ أَجْمَعِينَ وَ كُتِبَ شَهَادَتُهُمْ فِي هَذِهِ الْحَرِيرَةِ: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: بعد از او خدای متعال به من وحی کرد که عقد ازدواج را جاری کنم، چرا که هرآینه من کنیز خود فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ که دختر حبیب من پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ السَّلَامُ است را به ازدواج بنده‌ی خود علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در آوردم و جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: من عقد ازدواج را جاری کردم و همه‌ی ملائکه را به عنوان شاهد عقد گرفتم و شهادت آنها بر این عقد را هم در همین پارچه‌ی حریری که برای شما آوردم، قرار دادم. وَ قَدْ أَمَرْتَنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أُعْرِضَهَا عَلَيْكَ: وَ خدای عزوجل به من امر کرد که این را به شما نشان دهم. وَ أَنْ أُخْتِمَهَا بِخَاتَمِ مِسْكِ وَ أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَيَّ رِضْوَانًا: وَ بعد آن را با مهری از مشک مهر کنم و او را به رضوان بدهم. وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا أَشْهَدَ الْمَلَائِكَةَ عَلَى تَزْوِيجِ عَلِيٍّ مِنْ فَاطِمَةَ أَمَرَ شَجَرَةَ طُوبَى أَنْ تَنْثُرَ حَمَلَهَا مِنَ الْحُلِيِّ وَ الْحَلَلِ فَانْتَرَتْ مَا فِيهَا فَانْتَقَطَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ الْحُورُ الْعِينُ وَ إِنَّ الْحُورَ الْعِينِ لَيَتَهَادَيْنَهُ وَ يَفْخَرْنَ بِهِ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: وَ خدای عزوجل هنگامی که ملائکه را بر ازدواج حضرت فاطمه و علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ شاهد گرفت، به شجره‌ی طوبی امر کرد که همه‌ی آن بارهایی که از زیورها دارد، بریزد و درخت طوبی همه را بر سر ملائکه و حورالعین ریخت و آنها زیورها را به یکدیگر هدیه می‌دادند و تا روز قیامت به آن افتخار می‌کنند. يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أَمُرَكَ أَنْ تَزُوجَ عَلِيًّا فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ وَ تُبَشِّرَهُمَا بِغُلَامَيْنِ زَكِيَّيْنِ نَجِيْبَيْنِ طَاهِرَيْنِ طَيِّبَيْنِ خَيْرَيْنِ فَاضِلَيْنِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ: ای پیامبر! خدای عزوجل به من امر کرد که به تو امر کنم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در زمین هم به ازدواج فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ در آوری و به آن دو بشارت دهی به دو پسری که پاک، نجیب، طاهر، طیب، خیر و در دنیا و آخرت فاضل و برتر هستند. يَا أَبَا الْحَسَنِ فَوَ اللَّهُ مَا عَرَجَ الْمَلِكُ مِنْ عِنْدِي حَتَّى دَقَّقْتَ الْبَابَ: ای ابالحسن! به خدا سوگند، این ملک از زمین بالا نرفت که همان لحظه تو در خانه را کوبیدی. أَلَا وَ إِنِّي مُنْفِذٌ فِيكَ أَمْرَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ: ای علی! بدان که من فرمان پروردگارم عزوجل را در مورد تو به اجرا در می‌آورم. امضِ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَمَامِي فَإِنِّي خَارِجٌ إِلَيَّ الْمَسْجِدِ وَ مُزَوِّجُكَ عَلَى رُءُوسِ النَّاسِ وَ ذَاكِرٌ مِنْ فَضْلِكَ مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُكَ وَ أَعْيُنُ مُجِيبِكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ: ای علی! پیش روی من راه بیفت. به درستی که من بیرون مسجد خواهم بود و تو را جلوی چشم همه‌ی مردم به ازدواج فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ در می‌آورم و از فضائل تو آن مقدار نقل می‌کنم که هم چشم تو روشن شود و هم چشم دوستان تو در دنیا و آخرت. قَالَ عَلِيٌّ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ مُسْرِعًا وَ أَنَا لَا أَعْقِلُ فَرَحًا وَ سُرُورًا: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: من به سرعت از نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى بِهِ السَّلَامُ از مسجد خارج شدم و از شدت خوشحالی و مسرت نمی‌دانستم چه کنم. فَاسْتَقْبَلَنِي أَبُو بَكْرٌ وَ عُمَرُ فَقَالَا مَا وَرَأَاكَ: ابوبکر و عمر به استقبال من آمدند و گفتند: چه خبر خوشی پشت سر داری؟ فَقُلْتُ زَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ وَ أَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ زَوَّجَنِيهَا مِنَ السَّمَاءِ وَ هَذَا

رَسُولُ اللَّهِ خَارِجٌ فِي أَثَرِي لِيُظْهِرَ ذَلِكَ بِحَضْرَةِ النَّاسِ فَفَرِحًا بِذَلِكَ فَرِحًا شَدِيدًا وَ رَجَعَا مَعِيَ إِلَى الْمَسْجِدِ: كُفْتُمْ: رَسُولُ
 خُدا ﷺ دخترش فاطمه ؑ را به ازدواج من در آورد و به من خیر داد که خدای عزوجل او را در آسمان به ازدواج من
 در آورده و این رسول خُدا ﷺ است که از بیرون مسجد به دنبال من می‌آید که داخل مسجد بیاید برای اینکه در حضور
 همه‌ی مردم این خیر را اعلام کند، ابوبکر و عمر هم به خاطر شنیدن این خبر به شدت اظهار خوشحالی کردند و همراه من به
 مسجد آمدند. فَمَا تَوَسَّطْنَاهُ حَتَّى لَحِقَ بِنَا رَسُولُ اللَّهِ وَإِنَّ وَجْهَهُ لَيَتَهَلَّلُ سُورًا وَ فَرِحًا: همین که به وسط مسجد رسیدیم، رسول
 خُدا ﷺ به ما رسید در حالی که چهره‌اش از سرور و خوشحالی می‌درخشید. فَقَالَ يَا بِلَالُ فَأَجَابَهُ فَقَالَ لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ:
 پیامبر ﷺ فرمودند: ای بلال! بلال! گفت: لبیک ای رسول خُدا! قَالَ اجْمَعْ إِلَيَّ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ فَجَمَعَهُمْ ثُمَّ رَقِيَ
 دَرَجَةً مِنَ الْمُنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَتَى عَلَيْهِ: پیامبر ﷺ فرمودند: برو همه‌ی مهاجرین و انصار را جمع کن و به نزد من بیاور. بلال
 همه را جمع کرد و آورد. سپس پیامبر ﷺ یک پله از پله‌های منبر بالا رفتند و حمد و ثنای خُدا را به جا آوردند، وَ قَالَ
 مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّ جِبْرِيْلَ أَتَانِي أَنْفًا فَأَخْبَرَنِي عَنْ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ جَمَعَ الْمَلَائِكَةَ عِنْدَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ أَنَّهُ أَشْهَدُهُمْ جَمِيعًا
 أَنَّهُ زَوْجَ أُمَّتِهِ فَاطِمَةَ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ عَبْدِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمْرَنِي أَنْ أَرْوِّجَهُ فِي الْأَرْضِ وَ أَشْهَدُكُمْ عَلَى ذَلِكَ:
 پیامبر ﷺ فرمودند: ای گروه مسلمانان! هرآینه جبرئیل همین نزدیکی‌ها نزد من آمد و از جانب خدای عزوجل خبر آورد که
 خُدا همه‌ی ملائکه را در بیت المعمور جمع کرد و در آنجا همه را شاهد گرفت که کنیز خود فاطمه ؑ را که دختر رسول
 خُدا ﷺ است، به ازدواج بنده‌ی خود علی بن ابیطالب ؑ در آورد و مرا هم امر کرده که در زمین او را به ازدواج علی ؑ
 در آورم و شما را هم بر این امر شاهد می‌گیرم. ثُمَّ جَلَسَ وَ قَالَ لِعَلِيِّ قُمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَاخْطُبْ أَنْتَ لِنَفْسِكَ: سپس پیامبر ﷺ
 نشستند و فرمودند: ای ابالحسن! برخیز و برای خود خطبه‌ای بخوان. قَالَ فَقَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَتَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ: راوی
 می‌گوید: علی بن ابیطالب ؑ برخاست و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و بر پیامبر ﷺ صلوات فرستاد. وَ قَالَ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ
 شُكْرًا لِأَنْعُمِهِ وَ آيَادِيهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً تَبْلُغُهُ وَ تَرْضِيهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَاةً تُزَلِّفُهُ وَ تُحْطِيهِ: و گفت: خُدا را به
 خاطر نعمت‌ها و عطاهايش حمد و شکر می‌کنم که سزاوار خداست و شهادت می‌دهم که خدایی جز خُدا یگانه نیست،
 شهادتی که به نزد خُدا برسد و او راضی شود و صلوات خُدا بر پیامبر ﷺ، صلواتی که موجب نزدیک شدن او به خُدا و
 بهره‌مندی او شود. وَ النَّكَاحُ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ رَضِيَهُ وَ مَجْلِسُنَا هَذَا مِمَّا قَضَاهُ اللَّهُ وَ أَدِنَ فِيهِ وَ قَدْ زَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ
 ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ وَ جَعَلَ صَدَاقَهَا دِرْعِي هَذَا وَ قَدْ رَضِيْتُ بِذَلِكَ فَاسْأَلُوهُ وَ اشْهَدُوا: و ازدواج از جمله چیزهایی است که خدای
 عزوجل به آن امر کرده و از آن کار خشنود و راضی است و این مجلس از جمله چیزهایی است که خُدا مقدر کرده و هر آینه
 رسول خُدا ﷺ دخترش فاطمه ؑ را به عقد ازدواج من در آورده و مهریه‌ی او را زره من قرار داده و من هم به این مهریه
 راضی‌ام. پس خود شما ای مردم از رسول خُدا ﷺ بپرسید سخن من درست است و به این عقد ما شهادت دهید. فَقَالَ
 الْمُسْلِمُونَ لِرَسُولِ اللَّهِ زَوْجَتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ: مسلمانان به پیامبر ﷺ گفتند: شما فاطمه ؑ را به ازدواج علی ؑ در آوردید؟

فَقَالَ نَعَمْ: فرمودند: بله. فَقَالُوا بَارِكَ اللَّهُ لَهُمَا وَعَلَيْهِمَا وَجَمَعَ شَمْلَهُمَا: مردم گفتند: ان شاء الله خدا برای این دو مبارک گرداند و جمع آنها را منسجم تر و پیوسته تر بگرداند. وَانصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى أَزْوَاجِهِ فَأَمَرَهُنَّ أَنْ يُدْفَقْنَ لِفَاطِمَةَ فَضَرَيْنَ بِالِدُقُوفِ: پیامبر ﷺ از مسجد نزد همسرانشان بازگشتند و به آنها امر کردند به خاطر شادی این ازدواج دف بزنند و آنها دف زدند. قَالَ عَلِيُّ فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ انْطَلِقِ الْآنَ فَبِعِ دِرْعِكَ وَاتَّيْنِي بِثَمْنِهِ حَتَّى أَهْبِيَّ لَكَ وَلا بِنْتِي فَاطِمَةَ مَا يُصْلِحُكُمْ: حضرت امیر علیؑ فرمودند: رسول خدا ﷺ جلو آمدند و فرمودند: حال برو زرهت را بفروش و پول آن را نزد من بیاور تا برای تو آنچه را که برای زندگی فاطمه علیها السلام نیاز است تهیه کنم.

(بعد، اینجا داستان مهریه را بیان می‌کند که طولانی است و قبلاً ذکر شده) وَحَمَلْنَا جَمِيعاً حَتَّى وَضَعْنَاهُ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى وَجَرَتْ دُمُوعُهُ: ما این وسایل را خریدیم آوردیم جلوی پیامبر ﷺ گذاشتیم ایشان نگاهی به این جهیزیه محقر کردند و اشک از چشمان ایشان جاری شد، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لِقَوْمٍ جُلُّ أُنْيَتِهِمُ الْخَرْفُ: بعد پیامبر ﷺ سرشان را رو به آسمان کردند و گفتند: خدایا! برای این قوم برکت قرار بده که مهم‌ترین ظرف تجملی آنها خرف (چیزی کم ارزش) است، قَالَ عَلِيُّ وَدَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ بَاقِيَ الدَّرْعِ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ انْزُكِي هَذِهِ الدَّرَاهِمَ عِنْدَكَ: حضرت علیؑ فرمودند: رسول خدا ﷺ بقیه پول زره را به ام سلمه داد و گفت: این را نزد خودت برای روز مبادا نگه دار، وَ مَكَثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ شَهْرًا لَا أُعَاوِدُ رَسُولَ اللَّهِ فِي أَمْرِ فَاطِمَةَ بِشَيْءٍ اسْتَحْيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ: و از این قضیه یک ماه گذشت و من به خاطر حیای از رسول خدا ﷺ کمتر نزد ایشان می‌رفتم که بگویم همسرم را به خانه ببرم. غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ إِذَا خَلَوْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ يَقُولُ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا أَحْسَنَ زَوْجَتِكَ وَأَجْمَلَهَا أَبْشِرْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَدْ زَوَّجْتُكَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ: غیر از اینکه من هنگامی که نزد پیغمبر ﷺ تنها بودم ایشان به من گفتند: چه خوب همسری خدا نصیب تو کرده چه همسر زیبایی نصیب تو شده یا ابوالحسن بر تو بشارت باد که سرور جهانیان را به همسری تو در آوردم. قَالَ عَلِيُّ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ شَهْرٍ دَخَلَ عَلِيٌّ أَخِي عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ يَا أَخِي مَا فَرِحْتُ بِشَيْءٍ كَفَرَحِي بِتَزْوِجِكَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ: حضرت علیؑ می‌فرمایند: بعد از این یک ماه که گذشت برادرم عقیل بر من وارد شد و گفت: ای برادرم! من به هیچ چیزی آن قدر خوشحال نشدم که به ازدواج تو و فاطمه علیها السلام خوشحال شدم، يَا أَخِي فَمَا بَالُكَ لَا تَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ يَدْخُلُهَا عَلَيْكَ فَتَفَرَّ عَيْنًا بِاجْتِمَاعِ شَمْلِكُمْ: ای برادر! چه چیزی باعث شده که تو از رسول خدا ﷺ درخواست نکنی که فاطمه علیها السلام را به تو بدهد که با هم زندگی کنید و چشم‌ها با این آغاز زندگی مشترک شما روشن شود. قَالَ عَلِيُّ وَاللَّهِ يَا أَخِي إِنِّي لِأُحِبُّ ذَلِكَ وَمَا يَمْنَعُنِي مِنْ مَسْأَلَتِهِ إِلَّا الْحَيَاءُ مِنْهُ: حضرت علیؑ فرمودند: به خدا سوگند من این را دوست دارم و مانع از این درخواست نشده مگر حیایی که من از پیامبر ﷺ دارم. فَقَالَ أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ إِلَّا قُمْتُ مَعِيَ: * عقیل گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم که بلند شوی و همراه من بیایی، فَمَمْنَا نُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ فَلَقِينَا فِي طَرِيقِنَا أُمَّ أَيْمَنَ مَوْلَاةَ رَسُولِ اللَّهِ: راه افتادیم که به نزد رسول خدا ﷺ برویم در بین راه به ام ایمن که کنیز رسول خدا ﷺ بود برخوردیم، فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهَا: و گفتیم داریم می‌رویم که چه کار کنیم. فَقَالَتْ لَا تَفْعَلُ

وَدَعْنَا نَحْنُ نُكَلِّمُهُ فَإِنَّ كَلَامَ النِّسَاءِ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَحْسَنُ وَأَوْفَعُ بِقُلُوبِ الرِّجَالِ: ام ایمن گفت: شما این کار را نکنید و بر عهده‌ی ما بگذارید چرا که در این کار سخن زنان نیکوتر و مؤثرتر در دل مردان است. ثُمَّ انْتَهَتْ رَاجِعَةً فَدَخَلَتْ إِلَى امِّ سَلَمَةَ فَأَعْلَمَتْهَا بِذَلِكَ وَاعْلَمَتْ نِسَاءَ النَّبِيِّ فَاجْتَمَعْنَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَانَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ فَأَحْدَقْنَ بِهِ: بعد ام ایمن بازگشت و وارد منزل ام سلمه شد و قضیه را به او خبر داد و او هم همه‌ی زنان پیغمبر ﷺ را خبر کرد و همه نزد پیغمبر ﷺ جمع شدند در حالی که ایشان در حجره‌ی عایشه بودند و همه مثل حدقه چشم دور ایشان جمع شدند. وَقُلْنَ فَدَيْنَاكَ يَا بَائِنَا وَآمَهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ اجْتَمَعْنَا لِأَمْرٍ لَوْ أَنَّ خَدِيجَةَ فِي الْأَحْيَاءِ لَقَرَّتْ بِذَلِكَ عَيْنُهَا: زنان عرض کردند: پدر و مادرم به فدای شما یا رسول الله ما برای کاری جمع شدیم که اگر چشمش روشن می‌شد، قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَلَمَّا ذَكَرْنَا خَدِيجَةَ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ خَدِيجَةُ وَ أَيْنَ مِثْلُ خَدِيجَةَ صَدَّقْتَنِي حِينَ كَذَبَنِي النَّاسُ وَوَأَزَرْتَنِي عَلَى دِينِ اللَّهِ وَأَعَانْتَنِي عَلَيْهِ بِمَا لَهَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أُبَشِّرَ خَدِيجَةَ بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبِ الزُّمُرُودِ لَا صَخَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ: ام سلمه گفت: تا اسم خدیجه علیها السلام را بردیم اشک از چشمان رسول الله ﷺ جاری شد و فرمود: خدیجه علیها السلام و دیگر کجاست مانند خدیجه علیها السلام. هنگامی مرا تصدیق کرد که مردم مرا تکذیب می‌کردند، مرا در راه دین خدا یاری کرد و به من با مال و دارایی هایش کمک رساند خدای عزوجل به من امر کرد که به خدیجه علیها السلام بشارت دهم به خانه‌ای در بهشت از زمرد که در او سختی و ناراحتی نباشد، قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَقُلْنَا فَدَيْنَاكَ يَا بَائِنَا وَآمَهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لَمْ تَذْكُرْ مِنْ خَدِيجَةَ أَمْرًا إِلَّا وَقَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ غَيْرَ أَنَّهَُا قَدْ مَضَتْ إِلَيَّ رَبِّهَا: ما گفتیم: به پیغمبر ﷺ که پدر و مادرمان به فدای تو شود هیچ وقت نشد که نام خدیجه علیها السلام برده شود مگر اینکه همین حالت بر شما دست داد دیگر کار از کار گذشته و او از دنیا رفته و نزد پروردگارش رفته است. فَهَاتَهَا اللَّهُ بِذَلِكَ وَجَمَعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهَا فِي دَرَجَاتِ جَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ وَرَحْمَتِهِ: بعد ام سلمه دعا کرد و گفت: خدا این رفتن نزد خودش را گوارا بدارد برای ما (دیگر زنان پیامبر ﷺ) و خدیجه علیها السلام و در درجات بهشت و رضوانش جمع کند، يَا رَسُولَ اللَّهِ وَهَذَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَابْنُ عَمِّكَ فِي النَّسَبِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يُحِبُّ أَنْ تُدْخِلَ عَلَيْهِ زَوْجَتَهُ فَاطِمَةَ وَتَجْمَعَ بِهَا شَمْلُهُ: ای رسول خدا! برادر شما در دنیا و پسر عم شما در نسب علی بن ابیطالب علیه السلام در نسب دوست می‌دارد که همسرش فاطمه بر او وارد شود و با هم زندگی مشترکشان را شروع کنند و این جدائی‌شان تمام شود. فَقَالَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ فَمَا بَالُ عَلِيٍّ لَا يَسْأَلُنِي ذَلِكَ؟ ای ام سلمه! چه شده که خود علی علیه السلام چنین درخواستی را از من نمی‌کند؟ فَقُلْتُ يَمْنَعُهُ الْحَيَاءُ مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: گفتیم: یا رسول الله! حیا و شرمی که از شما دارد مانع او شده است. قَالَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ انْطَلِقِي إِلَيَّ عَلِيٌّ فَأَتِينِي بِهِ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ فَإِذَا عَلِيٌّ يَنْتَظِرُنِي لِيَسْأَلَنِي عَنْ جَوَابِ رَسُولِ اللَّهِ: ام ایمن می‌گوید: رسول خدا ﷺ به من گفتند: برو نزد علی علیه السلام و او را نزد من بیاور. من از نزد رسول خدا ﷺ خارج شدم و دیدم علی علیه السلام پشت در منتظر من است. که پیامبر ﷺ چه جوابی دادند. فَلَمَّا رَأَى قَالَ مَا وَرَاكِ يَا أُمَّ أَيْمَنَ قُلْتُ أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ: تا مرا دیدند فرمودند: چه خبری داری؟ گفتیم: برو دعوت پیامبر ﷺ را اجابت کن. قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَقُفْتُ أَرْوَاجَهُ فَدَخَلَ الْبَيْتَ وَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ مُطْرِقًا نَحْوَ الْأَرْضِ حَيَاءً مِنْهُ: من بر پیامبر ﷺ وارد

شدم همین که وارد شدم همسران ایشان به خانه‌هایشان رفتند و من هم از خجالت سرم را به زمین دوخته بودم، فَقَالَ أَ تُحِبُّ أَنْ تَدْخُلَ عَلَيْكَ زَوْجَتُكَ؟ آیا دوست می‌داری که همسرت بیاید و با تو زندگی کند؟ فَقُلْتُ وَ أَنَا مُطْرِقٌ نَعَمْ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي: من در همان حال که سرم را از خجالت پایین انداخته بودم عرض کردم: بله، پدر و مادرم به فدای شما، فَقَالَ نَعَمْ وَ كَرَامَةً يَا أَبَا الْحَسَنِ أَذْخُلُهَا عَلَيْكَ فِي لَيْلَتِنَا هَذِهِ أَوْ فِي لَيْلَةٍ غَدٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ: پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: بله و چقدر هم باعث کرامت است ای ابوالحسن! خودم همسرت را همین امشب یا فردا شب به خانه‌ات می‌فرستم. فَقُمْتُ فَرِحًا مَسْرُورًا وَ أَمَرَ أَنْ يُرَبَّنَ فَاطِمَةَ وَ يُطَيَّبَنَهَا وَ يُرْشَنَ لَهَا بَيْتًا لِيُدْخِلْنَهَا عَلَيَّ بَعْلِهَا فَفَعَلْنَ ذَلِكَ: من خوشحال و شادمان از جایم بلند شدم و پیغمبر ﷺ به همسرانشان امر کردند که فاطمه را زینت کنند، معطر کنند و اتاقی را هم برایشان فرش کنند که فردا شب، شب عروسی و زفاف آنها می‌باشد و آنها همه‌ی کارها را آماده کردند. وَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ مِنَ الدَّرَاهِمِ الَّتِي سَلَّمَهَا إِلَيَّ أُمَّ سَلْمَةَ عَشْرَةَ دَرَاهِمٍ فَدَفَعَهَا إِلَيَّ: از آن درهم‌هایی که از فروش زره من تهیه شد و قرار شد هزینه‌ی ازدواج را از آن تأمین کنم، ده درهمش را از ام سلمه بازستاندند. وَ قَالَ اشْتَرِ سَمْنًا وَ تَمْرًا وَ أَقِطًا: و فرمودند: یک مقدار روغن و خرما و کشک بخر. فَاشْتَرَيْتُ وَ أَقْبَلْتُ بِهِ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ: من اینها را خریدم و به محضر پیغمبر اکرم ﷺ تقدیم کردم، فَحَسَرَ عَن ذِرَاعَيْهِ وَ دَعَا بِسُقْرَةٍ مِنْ أَدَمٍ وَ جَعَلَ يَسْدُخُ التَّمْرَ وَ السَّمْنَ وَ يَخْلِطُهُمَا بِالْأَقِطِ حَتَّى اتَّخَذَهُ حَيْسًا: سپس آستین‌ها را بالا زدند و گفتند: سفره‌ی چرمی بیاورید آن را پهن کردند و شروع کردند آن خرماها و روغن‌ها را خرد کردن و با آن کشک مخلوط کردن و خوراکی‌ای به نام حیس درست کردند. ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ أَدْعُ مَنْ أَحْبَبْتَ: سپس فرمودند: ای علی! برو هرکسی را که دوست داری دعوت کن. فَخَرَجْتُ إِلَيَّ الْمَسْجِدِ وَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ مُتَوَافِرُونَ: من از خانه به مسجد آدم و در مسجد اصحاب پیامبر ﷺ فراوان جمع بودند، فَقُلْتُ أَجِيبُوا رَسُولَ اللَّهِ: گفتیم: دعوت رسول خدا ﷺ را اجابت کنید. فَقَامُوا جَمِيعًا وَ أَقْبَلُوا نَحْوَ النَّبِيِّ: همگی برخاستند و به سمت پیامبر ﷺ آمدند، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّ الْقَوْمَ كَثِيرٌ: به پیغمبر ﷺ عرض کردم جمعیت بسیار است. فَجَلَّلَ السُّقْرَةَ بِمَنْدِيلٍ: پیغمبر ﷺ بر روی سفره دستمال انداختند (که کسی نبیند چه مقدار غذا وجود دارد) وَ قَالَ أَذْخُلُ عَلَيَّ عَشْرَةَ بَعْدَ عَشْرَةَ: و فرمودند: ده تا ده تا آنها را بر من وارد کن. فَفَعَلْتُ وَ جَعَلُوا يَأْكُلُونَ وَ يَخْرُجُونَ وَ لَا يَنْقُصُ الطَّعَامُ حَتَّى لَقَدْ أَكَلَ مِنْ ذَلِكَ الْحَيْسِ سَبْعُمِائَةَ رَجُلٍ وَ امْرَأَةً بَرَكَةَ النَّبِيِّ: من هم اجرا کردم و اینها می‌آمدند می‌خوردند و خارج می‌شدند در حالی که از آن غذا چیزی کم نمی‌شد تا اینکه هفتصد نفر مرد و زن از این غذا خوردند به برکت پیغمبر اکرم ﷺ. قَالَتْ أُمَّ سَلْمَةَ ثُمَّ دَعَا بِابْنَتِهِ فَاطِمَةَ وَ دَعَا بِعَلِيِّ: ام سلمه می‌گوید: سپس پیغمبر اکرم ﷺ دختر خودشان فاطمه و علی را صدا زدند. فَأَخَذَ عَلِيًّا بِيَمِينِهِ وَ فَاطِمَةَ بِشِمَالِهِ: و دست راست علی را و دست چپ فاطمه را گرفتند (یا: علی را در سمت راست خود و فاطمه را در سمت چپ خود نشانند) وَ جَمَعَهُمَا إِلَيَّ صَدْرَهُ فَقَبِلَ بَيْنَ أَعْيُنِهِمَا: و بعد این دو را به سینه خود چسباندند و بین دو دیده‌ی آنها را بوسه زدند وَ دَفَعَ فَاطِمَةَ إِلَيَّ عَلِيٌّ: و فاطمه را به سمت علی سوق دادند وَ قَالَ يَا عَلِيُّ نِعْمَ الزَّوْجَةُ زَوْجَتُكَ: و فرمودند: یا علی! چه همسر خوبی است همسر تو، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَاطِمَةَ وَ قَالَ يَا فَاطِمَةَ نِعْمَ الْبَعْلُ بَعْلُكَ:

سپس رو کردند به فاطمه علیها السلام و فرمودند: ای فاطمه! چه خوب شوهری است شوهر تو، ثمَّ قَامَ يَمْشِي بَيْنَهُمَا حَتَّى أَدْخَلَهُمَا بَيْنَهُمَا الَّذِي هُبِّيَ لَهُمَا: سپس پیغمبر اکرم برخاستند و بین این دو قدم می‌زدند تا اینکه این دو را وارد خانه‌ای (اتاق) کردند که از پیش آماده شده بود، ثُمَّ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِمَا فَأَخَذَ بَعْضَادَتِي الْبَابِ: سپس از نزد آنان خارج شدند و دو... در را بستند. فَقَالَ طَهَّرَكُمَا اللَّهُ وَ طَهَّرَ نَسْلَكُمَا أَنَا سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمَا وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمَا أَسْتَوْدِعُكُمَا اللَّهُ وَ أَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمَا: بعد فرمودند: خدای متعال شما را پاک بدارد و نسل شما را هم پاک بدارد. من با هر که با شما در صلح و دوستی است، در صلح و دوستی هستم و با هر که با شما در جنگ و ستیز است در جنگ و ستیزم. شما دو را به خدا می‌سپارم و در پناه خدا قرار می‌دهم.

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى آخَى بَيْنِي وَ بَيْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ زَوْجَهُ ابْنَتِي مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَاوَاتِهِ وَ أَشْهَدَ عَلَيَّ ذَلِكَ مُقَرَّبِي مَلَائِكَتِهِ وَ جَعَلَهُ لِي وَصِيًّا وَ خَلِيفَةً فَعَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ مُجِبُّهُ مُجِيبِي وَ مُبْعِضُهُ مُبْعِضِي وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَسْقُرَبُ إِلَيَّ اللَّهُ بِمَحَبَّتِهِ: خدای متعال بین من و علی علیه السلام پیوند برادری برقرار کرد و دختر مرا در بالاتر از آسمان هفتم (هفت آسمان خویش) به ازدواج علی علیه السلام درآورد و ملائکه‌ی مقرب خویش را بر این عقد ازدواج شاهد گرفت و علی علیه السلام را وصی و خلیفه‌ی من قرار داد پس (در نتیجه) علی علیه السلام از من است و من از علی علیه السلام، دوستدار او دوستدار من است و کسی که نسبت به او کینه داشته باشد نسبت به من کینه دارد و هر آینه ملائکه با محبت علی علیه السلام به سوی خدا تقرب می‌جویند.

امام صادق از پدران‌ش از امیر المؤمنین علیه السلام: لَقَدْ هَمَمْتُ بِتَزْوِيجِ فَاطِمَةَ ابْنَةِ مُحَمَّدٍ وَ لَمْ أَتَجَرَّ أَنْ أذْكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ: من تصمیم گرفتم با فاطمه علیها السلام ازدواج کنم ولی جرأت نمی‌کردم که این مسئله را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله مطرح کنم. وَ إِنَّ ذَلِكَ لَيَخْتَلِجُ فِي صَدْرِي لَيْلِي وَ نَهَارِي حَتَّى دَخَلْتُ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ: و این مسئله در سینه‌ی من روز و شب خلجان می‌کرد تا اینکه بالأخره بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم. فَقَالَ يَا عَلِيُّ قُلْتُ لَيْبِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: فرمودند: یا علی! عرض کردم: بله یا رسول الله! قَالَ هَلْ لَكَ فِي التَّزْوِيجِ؟ آیا تصمیم به ازدواج نداری؟ قُلْتُ رَسُولُ اللَّهِ أَعْلَمُ: عرض کردم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آگاه‌ترند (که الآن باید ازدواج کنم یا نه) وَ إِذَا هُوَ يُرِيدُ أَنْ يُزَوِّجَنِي بَعْضَ نِسَاءِ قُرَيْشٍ وَ إِنِّي لَخَائِفٌ عَلَى فَاطِمَةَ: در آن هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواستند یکی از زنان قریش را به همسری من در آورد و من می‌ترسیدم که فاطمه علیها السلام را از دست بدهم. فَمَا شَعَرْتُ بِشَيْءٍ إِذْ أَتَانِي رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لِي أَجِبِ النَّبِيَّ وَ أَسْرِعْ فَمَا رَأَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ أَشَدَّ فَرَحًا مِنْهُ الْيَوْمَ: (ظاهراً حضرت علیه السلام بیرون

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲۴.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۸.

آمده بودند) لحظاتی نگذشت که فرستاده‌ای از جانب پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اجابت کن و سریع خدمت ایشان برو که ما پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هیچ‌وقت شادتر از آن روز ندیده بودیم. قَالَ فَأَتَيْتُهُ مُسْرِعًا فَإِذَا هُوَ فِي حُجْرَةٍ أُمَّ سَلَمَةَ: حضرت علی عَلِيٌّ فرمودند: من با سرعت خدمت ایشان رفتم و ایشان در حجره‌ی ام سلمه بودند، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ تَهَلَّلَ وَجْهَهُ فَرَحًا وَ تَبَسَّمَ حَتَّى نَظَرْتُ إِلَيَّ بِيَاضِ أَسْنَانِهِ يَبْرُقُ: چهره‌ی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌درخشید و تلالوی از شدت شادی پیدا کرده بود و تبسم می‌کردند به گونه‌ای که سفیدی دندان‌هایشان نمایان بود. فَقَالَ أُبَشِّرُ يَا عَلِيُّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ كَفَانِي مَا قَدْ كَانَ أَهْمَنِي مِنْ أَمْرِ تَرْوِجِكَ: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: خوشحال باش ای علی! که خدای عزوجل آن چیزی را که در مورد تزویج تو بود کفایت کرد. فَقُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ گفتم: چگونه ای پیغمبر اکرم؟ قَالَ أَتَانِي جَبْرَائِيلُ وَمَعَهُ مِنْ سُنْبُلِ الْجَنَّةِ وَ قَرَنُفُلِهَا فَتَأَوَّلْنِيهِمَا: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد من آمد و همراهش سنبل و میخک بهشتی بود که به من داد، فَأَخَذْتُهُمَا وَ شَمَمْتُهُمَا: آنها را گرفتم و بوئیدم. فَقُلْتُ مَا سَبَبُ هَذَا السُّنْبُلِ وَ الْقَرَنُفُلِ؟ گفتم: علت اهدای این سنبل و میخک چیست؟ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمَرَ سُكَّانَ الْجِنَانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ فِيهَا أَنْ يُزَيِّنُوا الْجِنَانَ كُلَّهَا بِمَغَارِسِهَا وَ أَشْجَارِهَا وَ ثِمَارِهَا وَ قُصُورِهَا وَ أَمَرَ رِيحَهَا فَهَبَّتْ بِأَنْوَاعِ الْعُطْرِ وَ الطَّيِّبِ وَ أَمَرَ حُورَ عَيْنِهَا بِالْقِرَاءَةِ فِيهَا بِسُورَةِ طه وَ طَوَاسِينَ وَ يَسَ وَ حَمَعِيقَ ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ أَلَا إِنَّ الْيَوْمَ يَوْمٌ وَلِيْمَةٌ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَلَا إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ مِنِّي بَعْضُهُمَا لِبَعْضٍ: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: خدای تبارک و تعالی به ساکنان بهشت از ملائکه و هر کسی که در بهشت بود امر کرد که تمام بهشت را زینت ببندند تمام درختان و رویدنی‌ها و قصرها را زینت کنند و به نسیم بهشتی هم امر کرد بوزد و انواع عطرها و بوهای خوش را در فضای بهشت بپراکند و به حورالعین‌های بهشتی هم خدای متعال امر کرد که سوره‌ی طه و یس و حمعسق را قرائت کنند، بعد یک منادی از زیر عرش ندا داد و گفت: هر آینه امروز روز ولیمه‌ی علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است، هر آینه شما را شاهد می‌گیرم که فاطمه دختر رسول الله را به ازدواج علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در آوردم با خشنودی کامل و این دو از آن همدیگرند. ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَحَابَةً بَيْضَاءَ فَقَطَرَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ لَوْلِيَّتِهَا وَ زَبْرُجْدِهَا وَ يَوَاقِيتِهَا وَ قَامَتِ الْمَلَائِكَةُ فَنَثَرَتْ مِنْ سُنْبُلِ الْجَنَّةِ وَ قَرَنُفُلِهَا هَذَا مِمَّا نَثَرَتْ الْمَلَائِكَةُ: بعد خدای متعال ابری را مأمور کرد که برخیزد همراه با سفیدی خاصی که داشت بعد این ابر قطراتی شروع به باریدن کرد که لؤلؤ و زبرجد و یاقوت بودند و ملائکه هم برخاستند و شروع کردند از سنبل‌ها و میخک‌های بهشتی نثار کردن و این سنبل و میخک از همان‌هاست که خدمت شما آورده‌ام. ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكَاً مِنْ مَلَائِكَةِ الْجَنَّةِ يَقَالُ لَهُ رَاحِلٌ وَ لَيْسَ فِي الْمَلَائِكَةِ أُبْلَغُ مِنْهُ فَقَالَ أَخْطَبُ يَا رَاحِلُ فَخَطَبَ بِخُطْبَةٍ لَمْ يَسْمَعْ بِمِثْلِهَا أَهْلُ السَّمَاءِ وَ لَا أَهْلُ الْأَرْضِ: سپس خدای متعال به یکی از ملائکه که به او راحیل می‌گویند و در بین ملائکه کسی بلیغ‌تر از او نیست امر کردند و فرمودند: ای راحیل! خطبه‌ای بخوان و او خواند که همانند او را اهل آسمان و زمین نشنیده‌اند. ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ أَلَا يَا مَلَائِكَتِي وَ سُكَّانَ جَنَّتِي بَارِكُوا عَلَيَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ حَبِيبِ مُحَمَّدٍ وَ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ: بعد منادی ندا داد: ای ملائکه‌ی من و ای ساکنان بهشت من به علی بن ابیطالب دوست پیامبر و به فاطمه دختر پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ تبریک

بگویند. فَقَدْ بَارَكْتَ عَلَيْهِمَا: من این ازدواج را مبارک قرار دادم، أَلَا إِنِّي قَدْ زَوَّجْتُ أَحَبَّ النِّسَاءِ إِلَيَّ مِنْ أَحَبِّ الرِّجَالِ إِلَيَّ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ: آگاه باشید! هر آینه من محبوب‌ترین زنان در نزد خویش را به ازدواج محبوب‌ترین مردان در نزد خویش بعد از پیامبران و مرسلان در آوردم. فَقَالَ رَاحِيلُ الْمَلِكُ يَا رَبُّ وَمَا بَرَكَتُكَ فِيهِمَا بِأَكْثَرٍ مِمَّا رَأَيْنَا لَهُمَا فِي جَنَانِكَ وَ دَارِكَ؟ راحیل فرشته عرض کرد: پروردگارا! این برکتی که شامل حال این دو فرمودی آیا بیشتر از آن چیزی است که ما در بهشت‌های تو و در جوار تو در بهشت برای آن دو دیدیم؟ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ يَا رَاحِيلُ إِنَّ مِنْ بَرَكَتِي عَلَيْهِمَا أَنْ أَجْمَعَهُمَا عَلَيَّ مَحَبَّتِي وَ أَجْعَلَهُمَا حُجَّةً عَلَيَّ خَلْقِي: خدای متعال فرمود: ای راحیل! از برکت من بر آن دو این است که آن دو را حول محور محبت خودم با هم جمع کردم (اینها با عشق من به هم رسیدند) و آنها را حجت خودم بر خلقم قرار دادم، وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا خُلِقْنَ مِنْهُمَا خَلْقًا وَ لَا نَشِئْنَ مِنْهُمَا ذُرِّيَّةً أَجْعَلُهُمْ خَزَائِنِي فِي أَرْضِي وَ مَعَادِنَ لِعِلْمِي وَ دُعَاءَةً إِلَيَّ دِينِي بِهِمْ أَحْتِجُّ عَلَيَّ خَلْقِي بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ: به عزت و جلالم سوگند! که از آنها خلائقی را ایجاد می‌کنم و ذریه‌ای پدید می‌آورم که آنها را خزانه‌داران خویش در روی زمین قرار می‌دهم و آنها را معادن علم خودم و دعوت کنندگان به دین خودم قرار می‌دهم و با آنها بر همه‌ی خلائقم بعد از انبیاء و مرسلین احتجاج خواهم کرد. فَأُبَشِّرُ يَا عَلِيُّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمَكَ كَرَامَةً لَمْ يُكْرَمْ بِمِثْلِهَا أَحَدًا: ای علی! شادمان باش! که خدا تو را گرامی داشت با کرامتی که احدی را به مثل آن گرامی نداشت. وَ قَدْ زَوَّجْتُكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عَلَيَّ مَا زَوَّجَكَ الرَّحْمَنُ: حالا من هم دخترم فاطمه عليها السلام را به ازدواج تو در می‌آورم بر همان اساس که خدای رحمان این کار را کرد، وَ قَدْ رَضِيْتُ لَهَا بِمَا رَضِيَ اللَّهُ لَهَا فَذُونِكَ أَهْلَكَ فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي: و من برای او همانی را می‌پسندم که خدا برای او پسندیده پس نزد همسر خودت برو چرا که تو از من به او سزاوارتری. وَ لَقَدْ أَخْبَرَنِي جِبْرَائِيلُ أَنَّ الْجَنَّةَ مُشْتَاقَةٌ إِلَيْكُمَا وَ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدَّرَ أَنْ يُخْرِجَ مِنْكُمَا مَا يَتَّخِذُهُ عَلِيُّ الْخُلُقِ حُجَّةً لِأَجَابَ فِيكُمَا الْجَنَّةَ وَ أَهْلَهَا فَنِعْمَ الْأَخُ أَنْتَ وَ نِعْمَ الْأَخْتَنُ أَنْتَ وَ نِعْمَ الصَّاحِبُ أَنْتَ وَ كَفَاكَ بِرِضَى اللَّهِ رِضَى: جبرئیل عليه السلام به من خبر داد که: بهشت مشتاق شما دو نفر است و اگر خدای عزوجل مقدر نکرده بود که از نسل شما کسانی در آینده به وجود بیایند که حجت بر خلق باشند، همین الآن بهشت شما را اجابت می‌کرد و به سوی خود می‌خواند و اهل بهشت هم همین‌طور. پس چه خوب برادری هستی برای من ای علی و چه داماد خوبی هستی و چه داماد و رفیق خوبی هستی، رضایت خدا تو را کفایت می‌کند در عرصه‌ی رضایت (رضایت خدا تو را از رضایت هرکس دیگری بی‌نیاز می‌کند). قَالَ عَلِيُّ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلِّغْ مِنْ قَدْرِي حَتَّىٰ إِنِّي ذُكِرْتُ فِي الْجَنَّةِ وَ زَوَّجَنِي اللَّهُ فِي مَلَائِكَتِهِ؟ حضرت علی عليه السلام می‌فرمایند: عرض کردم یا رسول الله! آیا مرتبه و قدر من به جایی رسیده که در بهشت یاد شده‌ام و خدای متعال در جمع ملائکه ازدواج مرا برپا کرده؟ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَكْرَمَ وَلِيَّهُ وَ أَحَبَّهُ أَكْرَمَهُ بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ: پیغمبر اکرم فرمودند: وقتی خدای عزوجل بخواهد دوست خودش را گرامی بدارد و او را مورد محبت

خودش قرار دهد با چیزی او را مورد کرامت قرار می‌دهد که هیچ دیده‌ای ندیده و هیچ گوشی نشنیده، فَحَبَّأَهَا اللَّهُ لَكَ يَا عَلِيُّ؛ خدا این را ای علی نصیب تو کرده است، فَقَالَ عَلِيُّ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ؛^۱ حضرت علی عليه السلام فرمودند: خدایا نصیب من کن شکر این نعمتی را که به من انعام فرمودی به جای آورم. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ آمِينَ؛^۲ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم آمین فرمودند.

ابن عباس و انس بن مالک گفتند: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ جَالِسٌ إِذْ جَاءَ عَلِيُّ؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودند که در این هنگام علی عليه السلام آمد، فَقَالَ يَا عَلِيُّ مَا جَاءَ بِكَ؟ حضرت فرمودند: ای علی! چه چیز سبب شده که بیایی؟ قَالَ جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَلَيْكَ؛ فرمودند: آدمم که عرض سلام خدمت شما داشته باشم. قَالَ هَذَا جِبْرِئِيلُ يُخْبِرُنِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ زَوَّجَكَ فَاطِمَةَ وَأَشْهَدَ عَلَي تَزْوِجِهَا أَرْبَعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ شَجَرَةَ طُوبَى أَنْ انْثَرِي عَلَيْهِمُ الدَّرَّ وَالْيَاقُوتَ فَنَثَرْتُ عَلَيْهِمُ الدَّرَّ وَالْيَاقُوتَ فَابْتَدَرْنَ إِلَيْهِ الْحُورُ الْعَيْنُ يَلْتَقِظْنَ فِي أَطْبَاقِ الدَّرِّ وَالْيَاقُوتِ وَهُنَّ يَتَهَادَيْنَهُ بَيْنَهُنَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَكَانُوا يَتَهَادُونَ وَيَقُولُونَ هَذِهِ تُحْفَةُ خَيْرِ النِّسَاءِ؛^۳ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: همین الآن جبرئیل عليه السلام آمده بود و به من خبر داد که خدای عزوجل فاطمه عليها السلام را به ازدواج تو در آورد و چهل هزار ملک را شاهد این عقد ازدواج قرار داد و خدای عزوجل به درخت طوبا امر کرد که در و یاقوت بر ملائکه و حورالعین نثار کند و شجره‌ی طوبا هم در و یاقوت پخش کرد حورالعین شروع به جمع کردن آنها کردند و اینها را در طبق‌هایی گرد آوردند و حورالعین تا روز قیامت اینها را به یکدیگر هدیه می‌دهند و می‌گویند این تحفه و هدیه‌ی بهترین زنان عالم است.

فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ شَيْئًا أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذَ صَاحِبُهُ أَوْ أَحْسَنَ افْتَخَرَ بِهِ عَلَي صَاحِبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۴ هر کدام از حورالعین که مقدار بیشتر یا بهتری از آنچه نصیب رفیقش شده بود، نصیبش شده باشد تا روز قیامت بر آنها فخر می‌فروشد (که من هدیه‌هایی بزرگتری از این ازدواج نصیب شده است).

لَمَّا تَزَوَّجَ عَلِيُّ فَاطِمَةَ تَنَاطَرَ ثَمَارُ الْجَنَّةِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ؛^۱ هنگامی که علی به ازدواج فاطمه عليها السلام درآمد میوه‌های بهشتی بر ملائکه نثار شد.

۱- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۹.

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۱.

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۹.

۴- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۹.

از رسول خدا ﷺ: وَ عَقَدَ جَبْرَيْلُ وَمِيكَائِيلُ فِي السَّمَاءِ نِكَاحَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ فَكَانَ جَبْرَيْلُ الْمُتَكَلِّمَ عَنْ عَلِيٍّ وَ مِيكَائِيلُ الرَّأدَّ عَنِّي: ۲ جبرئیل و میکائیل علی را در آسمان عقد ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام را جاری کردند. جبرئیل از طرف علی علیهما السلام وکالت داشت و میکائیل هم از جانب من پاسخ را اجابت کرد.

أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى جَبْرَيْلَ زَوْجِ النَّوْرِ مِنَ النَّوْرِ وَ كَانَ الْوَلِيُّ اللَّهُ وَ الْخَطِيبُ جَبْرَيْلُ وَ الْمُنَادِي مِيكَائِيلُ وَ الدَّاعِي إِسْرَافِيلُ وَ النَّاتِرُ عِزْرَائِيلُ وَ الشَّهُودُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ: خدای تبارک و تعالی به جبرئیل علیهما السلام امر کرد نور را به ازدواج نور درآورد ولی این زوجین خدای متعال بود کسی که خطبه می‌خواند جبرئیل علیهما السلام بود، کسی که ندا می‌داد میکائیل علیهما السلام بود و ملائکه‌ی آسمان‌ها و زمین هم شهود این عقد بودند. ثُمَّ أَوْحَى إِلَيَّ شَجَرَةَ طُوبَى أَنْ انْتَرَى مَا عَلَيْكَ فَانْتَرَتِ الدَّرَّ الْأَبْيَضُ وَ الْيَاقُوتَ الْأَحْمَرَ وَ الزَّبْرَجَدَ الْأَخْضَرَ وَ اللَّوْلُؤَ الرَّطْبَ فَبَادَرَنِي الْحُورُ الْعَيْنُ يَلْتَقِطْنَ وَيَهْدِينَ بَعْضُهُنَّ إِلَى بَعْضٍ: ۳ بعد خدای متعال به درخت طوبا امر کرد که هرچه داری نثار کن (پخش کن) درخت طوبا هم دُرهای سفید و یاقوت‌های سرخ، زبرجدهای سبز و لؤلؤهای تر و تازه را نثار کرد و حورالعین هم شروع کردند به جمع کردن آنها و برخی از حورالعین اینها را به برخی دیگر هدیه می‌دادند.

اینها روایاتی بودند که ریشه‌های آسمانی این عقد را اشاره کرد حالا صورت زمینی این را بگوئیم.

از علی بن ابیطالب علیهما السلام شنیدم که می‌فرمودند: أَتَانِي أَبُو بَكْرٌ وَعُمَرُ فَقَالَا: عَمْرٌ وَ ابوبکر نزد من آمدند و گفتند: لَوْ أَتَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ فَذَكَرْتَ لَهُ فَاطِمَةَ: چه خوب است که نزد پیغمبر اکرم ﷺ بروی و از فاطمه علیها السلام یادی بکنی (خواستگاری کنی)، قَالَ فَأَتَيْتُهُ فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ضَحِكَ: حضرت علی علیهما السلام فرمودند: من به محضر پیغمبر ﷺ آمدم همین که مرا دیدند خندیدند. ثُمَّ قَالَ مَا جَاءَ بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ حَاجَتُكَ؟ بعد فرمودند: یا ابالحسن چه حاجتی سبب شده که نزد ما بیایی؟ قَالَ فَذَكَرْتُ لَهُ قَرَابَتِي وَ قَدَمِي فِي الْإِسْلَامِ وَ نُصْرَتِي لَهُ وَ جِهَادِي: حضرت علی علیهما السلام فرمودند: من نزد پیغمبر ﷺ یاد کردم از خویشاوندی نزدیکم با ایشان و سابقه‌ام در اسلام و اینکه در مواضع بسیاری ایشان را یاری کردم و در رکابشان در راه خدا جهاد کردم، فَقَالَ يَا عَلِيُّ صَدَقْتَ فَأَنْتَ أَفْضَلُ مِمَّا تَذْكُرُ: پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: یا علی! راست گفتی و تو خیلی بالاتر از آنچه که گفتی هستی. فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاطِمَةُ تُزَوِّجُنِيهَا: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا فاطمه علیها السلام را به همسری من در

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۹.
 ۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۹.
 ۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۹.

می آوری؟ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ قَدْ ذَكَرَهَا قَبْلَكَ رِجَالٌ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهَا فَأَرَيْتُ الْكَرَاهَةَ فِي وَجْهِهَا وَ لَكِنْ عَلِيٌّ رَسَلِكَ حَتَّى أَخْرَجَ إِلَيْكَ: رسول خدا ﷺ فرمودند: ای علی! قبل از تو مردان دیگری هم به خواستگاری آمدند اما وقتی برای فاطمه ﷺ نقل می کردم. در چهره اش کراهت دیده می شد، اما ای علی! کمی صبر کن تا من نزد او بروم و برگردم. فَذَخَلَ عَلَيْهَا فَقَامَتْ فَأَخَذَتْ رِدَاءَهُ وَ نَزَعَتْ نَعْلَيْهِ وَ أَتَتْهُ بِالْوَضُوءِ فَوَضَّأَتْهُ بِيَدِهَا وَ غَسَلَتْ رِجْلَيْهِ ثُمَّ قَعَدَتْ: پیغمبر اکرم ﷺ بر فاطمه ﷺ وارد شدند، حضرت فاطمه ﷺ برخاستند و عبای ایشان را گرفتند و کفش های پیامبر ﷺ را هم از پای ایشان درآوردند و آبی برای وضوی ایشان آوردند و پیامبر ﷺ هم وضو گرفتند و دست و صورت و پاهای ایشان را با آن آب شستند و بعد نشستند. فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ لَيْتَكَ لَيْتَكَ حَاجَتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ پیغمبر ﷺ فرمودند: ای فاطمه! فاطمه ﷺ عرضه داشتند لیتک لیتک چه خواهسته ای دارید ای رسول خدا؟ قَالَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مَنْ قَدْ عَرَفْتَ قَرَابَتَهُ وَ فَضْلَهُ وَ إِسْلَامَهُ وَ إِنِّي قَدْ سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يُزَوِّجَكَ خَيْرَ خَلْقِهِ وَ أَحَبَّهُمْ إِلَيْهِ وَ قَدْ ذَكَرَ مِنْ أَمْرِكَ شَيْئاً فَمَا تَرَيْن؟ علی بن ابیطالب ﷺ را که می شناسی و با رابطه ی خویشاوندی او با ما و فضیلت و پیشگامی اش در اسلام و ایمان آوردن، و من از خدای متعال درخواست کردم که بهترین خلق خودش را به عنوان شوهر برای تو برگزیند و کسی را که خدا بیش از همه دوست می دارد او را شوهر تو برگزیند و قرار دهد حالا علی ﷺ آمده و در رابطه با ازدواج تو مسائل را مطرح می کند نظر تو چیست؟ فَسَكَتَتْ وَ لَمْ تُوَلِّ وَجْهَهَا وَ لَمْ يَرَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ كَرَاهَةً فَقَامَ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُ أَكْبَرُ سَكُوتُهَا إِقْرَأُهَا: فاطمه ﷺ سکوت کردند و رویشان را هم برنگرداندند و پیغمبر ﷺ هم در چهره ی فاطمه ﷺ چیزی که حاکی از کراهت و بی میلی باشد را ندیدند پیامبر ﷺ برخاستند و می گفتند: الله اکبر، سکوت فاطمه ﷺ پذیرفتن اوست. فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ زَوِّجْهَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ رَضِيَهَا لَهُ وَ رَضِيَهُ لَهَا: بعد هم جبرئیل ﷺ خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد ای رسول خدا، علی و فاطمه زهرا ﷺ را به ازدواج هم دربیاور به درستی که خدای متعال فاطمه را برای علی و علی را برای فاطمه ﷺ پسندیده است. قَالَ عَلِيٌّ فَرَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ أَتَانِي فَأَخَذَ بِيَدِي فَقَالَ قُمْ بِسْمِ اللَّهِ وَ قُلْ عَلِيٌّ بَرَكَتِ اللَّهِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ جَاءَنِي حَتَّى أَقْعَدَنِي عِنْدَهَا: حضرت علی ﷺ فرمودند: خدا فاطمه ﷺ را به ازدواج من درآورد بعد از اینکه پیامبر ﷺ صیغه را جاری کردند، دست مرا گرفتند ای علی برخیز با نام خدا و بگو با برکت الهی و آنچه مشیت خدا باشد و قوتی جز قوت الهی نیست و من بر خدا توکل کرده ام بعد هم پیامبر اکرم ﷺ مرا آوردند و کنار فاطمه ﷺ نشانندند. ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا أَحَبُّ خَلْقِكَ إِلَيَّ فَأَحِبَّهُمَا وَ بَارِكْ فِي ذُرِّيَّتِهِمَا وَ اجْعَلْ عَلَيْهِمَا مِنْكَ حَافِظاً وَ إِنِّي أُعِيدُهُمَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهُمَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ: بعد پیغمبر ﷺ به خدا عرضه داشتند: پروردگارا این دو محبوب ترین خلق تو در نزد منند. پس تو هم ای خدا آن دو را دوست بدار و در ذریه

و نسل آنها برکت قرار بده و از جانب خود حافظ و نگهدارنده برای آنها قرار بده و من نسل این دو را در حفظ تو قرار می‌دهم از شر شیطان رانده شده.

موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَلِكٌ لَهُ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ وَجْهًا: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودند که ملکی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که بیست و چهار صورت داشت. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ لَمْ أَرَكَ فِي مِثْلِ هَذِهِ الصُّورَةِ: فرمودند: ای دوست من جبرئیل! من تو را هیچ وقت به این صورت ندیده بودم. فَقَالَ الْمَلِكُ لَسْتُ بِجَبْرَائِيلَ أَنَا مُحَمَّدٌ: ملک پاسخ داد من جبرئیل علیه السلام نیستم، من محمود هستم، بَعَثَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ: خدای متعال مرا اعظام کرده که نور را به ازدواج نور در آورم. قَالَ مَنْ مِمَّنْ؟ * چه کسی را به ازدواج چه کسی؟ فَقَالَ فَاطِمَةُ مِنْ عَلِيٍّ: فاطمه علیه السلام را به ازدواج علی علیه السلام. قَالَ فَلَمَّا وَلَّى الْمَلِكُ إِذَا بَيْنَ كَتْفَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَصِيَّهُ: هنگامی که این ملک رویش را برگرداند و چرخید بین دو کتف او نوشته بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسول خداست و علی علیه السلام وصی اوست. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ مُنْذُ كَمْ كُتِبَ هَذَا بَيْنَ كَتْفَيْكَ: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن ملک فرمودند: از چه زمانی این دو جمله بین دو کتف تو نوشته شده است؟ فَقَالَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ بَائِثَيْنِ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ: آن ملک به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: بیست و دو هزار سال قبل از این که خدای متعال حضرت آدم علیه السلام را بیافریند این دو جمله بین کتف من ثبت شده است.